

نشریه علمی فقه، حقوق و علوم جزا
مقاله پژوهشی، سال هفتم، شماره ۲۴، تابستان ۱۴۰۱، صفحات ۱۴ تا ۲۵
تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۱/۱۶ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۳۰

مفهوم و جایگاه تقصیر در ظهور پدیده‌های مجرمانه

| امیررضا ملک قاسمی* | دانشجوی دکتری، گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی،
رفسنجان، ایران.

چکیده

قانونگذار کیفری، از موضوع مهمی چون تقصیر غافل نبوده و در واقع تقصیر مبنای اولیه و اساسی بسیاری از مواد قانونی را تشکیل می‌دهد. تقصیری که توان برهم زدن نظم عمومی را داشته باشد، جنبه جزایی به خود می‌گیرد و منظور از تقصیر، صرف معنای خاص آن یعنی خطای جزایی که حاکی از تقصیر غیرعمدی است نمی‌باشد، بلکه تقصیر اعم از خطای جزایی بوده و شامل تقصیر عمدی نیز می‌گردد. چرا که در موارد بسیاری مقصر، خود با آگاهی و اطلاع به استقبال خطر رفته و وقوع جرم را علیه خویش تسهیل و تسریع می‌نماید. قانون مجازات اسلامی نیز تقصیر بزه‌دیده را مؤثر بر مسئولیت کیفری بزهکار می‌داند، اما آن را محدود به تعزیرات و مجازات‌های بازدارنده نموده و تأثیر تقصیر وی با بررسی سیاست فردی کردن مجازات‌ها در قالب نهادهای مختلفی مانند کیفیات مخففه، تعلیق، سقوط و تبدیل مجازات‌ها نمایان می‌شود. در مورد احراز تقصیر عمدی، دادرس ناچار است درباره قصد و هدف خطاکار تحقیق کند تا معلوم شود که آیا او می‌خواسته است که حادثه ناگوار رخ دهد یا تنها بی‌احتیاطی نموده است.

واژگان کلیدی: تقصیر، خطای جزایی، پدیده مجرمانه، مسئولیت کیفری، بزهکار.

* نویسنده مسئول: amirrezamalekghasemi@gmail.com

مقدمه

اصولاً یکی از ارکان مسئولیت کیفری، تقصیر جزائی بوده، یعنی انجام کاری که در ارتکاب آن، احتمال ایراد صدمه یا ضرر و زیان به دیگری و یا اختلال در امری از امور اجتماعی وجود دارد. امروزه هنگامی که عمل ممنوعی اتفاق می‌افتد، در رسیدگی، احراز عنصر معنوی و مسئولیت کیفری امری بدیهی و ضروری است. بزه‌دیده به عنوان فردی که می‌تواند با اعمال و گفتار تحریک آمیز خود سبب جنایت علیه خود را فراهم آورده و در واقع از او به عنوان یک وضعیت پیش جنایی یا عامل محرک جرم یاد کرده است. همواره تقصیر و عنصر روانی رکن اصلی مسئولیت کیفری بوده است؛ با این حال، حقوق کیفری مدرن با در نظر گرفتن تحولات جامعه و برخی ملاحظات، گونه‌ای از مسئولیت کیفری را به رسمیت شناخته است که در آن نیازی به اثبات عنصر تقصیر نمی‌باشد و صرف اثبات رابطه سببیت بین رفتار مجرمانه و نتیجه آن با مرتکب برای تحمیل مجازات کافی دانسته شده و نکته اصلی در تقصیر جزایی، رابطه آن با رکن روانی است. برخی بر این اعتقادند که در جرایم غیر عمدی، رکن روانی همان تقصیر است. گروهی دیگر با توجه به ماهیت عنصر روانی که امری ذهنی است، اموری چون بی‌احتیاطی و بی‌مبالاتی را جانشین رکن روانی دانسته‌اند. (علوی، ۱۳۹۵، ۴۷) در قوانین کیفری میزان کیفر شخص تقصیرکار، با میزان تقصیر او همخوانی دارد و شخص بیش از عمل ارتكابی خود مجازات نخواهد شد.

مفهوم تقصیر جزایی و تاریخچه آن

تقصیر جزایی (criminal fault) را این‌گونه می‌توان تعریف کرد: «عنصر روانی جرائمی است که اصطلاحاً غیر عمدی نامیده می‌شوند. وجود این تقصیر در کلیه جرائم غیر عمد ضروری بوده و عنصر مادی به تنهایی برای تحقق جرم کافی نیست.» (اردبیلی، ۱۳۸۶: ۲۴۶) به طور کلی برای آنکه عنصر روانی تحقق پیدا کند علاوه بر اراده ارتکاب جرم، لازم است قصد مجرمانه یا خطای جزایی نیز وجود داشته باشد. در جرائم عمدی (قصد مجرمانه)، عنصر روانی آن جرم است؛ اما در جرائم غیرعمدی، قصد مجرمانه منتفی است و به جای آن (تقصیر)، رکن روانی جرم را تشکیل می‌دهد. «در جرائم غیرعمدی، مرتکب، عمل را با اراده انجام می‌دهد؛ اما نتیجه حاصله از آن را نمی‌خواهد و گاهی حتی این نتیجه را پیش بینی هم نمی‌کند.» (صانعی، ۱۳۸۸: ۳۷۳) همچون شخصی که در جنگل مشغول تیراندازی است؛ اما رعایت احتیاط لازم را نمی‌کند و تیر او به شخص دیگر اصابت می‌کند و او را به قتل می‌رساند. در اینجا چون شخص خواستار کشتن دیگری نبوده و مرتکب بی‌احتیاطی و بی‌مبالاتی که از خطای جزایی است شده؛ عمل وی از مصادیق قتل غیر عمد است. «در جرائم خطای محض، عمل بدون قصد مجرمانه و حتی بدون خطای جزایی ارتکاب می‌یابد که در این صورت عمل ارتكابی به جهت فقدان عنصر روانی، جرم به شمار نمی‌رود. مانند اینکه شخصی برای شکار به جنگلی که برای این کار اختصاص یافته می‌رود و با توجه به تمام ضوابط و مقررات به شکار می‌پردازد و رعایت همه احتیاط‌های لازم را می‌کند. با این وصف تیر او به شخص دیگری که بدون اجازه وارد جنگل فرقی شده گشته است اصابت می‌کند

و او را می‌کشد». بنابراین «پایه مسئولیت کیفری، ارتکاب گناه است، یعنی نافرمانی از امر شارع و این که مسئولیت متهم بر حسب اختلاف درجه این نافرمانی متفاوت می‌گردد. پس سوء نیت یا قصد عصیان نخستین عامل در تعیین مجازات بزهکار محسوب می‌گردد. قصد عصیان همان است که امروز، اصطلاحاً سوء نیت یا عنصر معنوی جرم نامیده می‌شود. عصیان همان انجام دادن عمل ممنوع یا ترک فعل بدون آنکه قصد فاعل نافرمانی و زیر پا گذاشتن امر شارع باشد است. اما قصد عصیان (سوء نیت) آن است که نیت فاعل به انجام دادن فعل یا ترک فعل آن متوجه باشد و بداند که فعل یا ترک فعل مزبور حرام است. در حقیقت تفاوت میان عصیان و قصد عصیان با تفاوت میان اراده که عامد بودن در انجام دادن و یا ترک فعل بوده و میان قصد که خواستن نتیجه مجرمانه بوده یکسان است. (عوده، ۱۳۹۰، ۳۸۳) از این رو در تقصیر جزایی، تنها عصیان قابل انتساب به فاعل است، بی آنکه وی را دارای قصد عصیان بدانیم. تقصیر وی نیز شامل بی‌احتیاطی، بی‌مبالاتی، عدم رعایت نظامات دولتی، غفلت، مسامحه، سهل‌انگاری و مواردی از این نوع می‌باشد. لذا فردی که قصد عصیان نداشته است، دارای مسئولیت کمتری نسبت به فردی که دارای قصد عصیان یا سوء نیت بوده، می‌باشد. از لحاظ تاریخی می‌توان گفت در غرب با ظهور مکتب کلاسیک، مسائل عمد و اراده و خطا در وقوع جرایم مورد توجه قرار گرفت. این مکتب معتقد است: «انسان با اراده کامل و سنجش قبح نتایج اعمال خود مرتکب جرم می‌شود، لذا به مقتضای عدالت و به منظور تنبیه و ارعاب دیگران باید مجازات شود.» (گلدوزیان، ۱۳۸۳: ۶۵) نظریات این مکتب و مکتب تکامل یافته آن یعنی مکتب نئوکلاسیک بر مبنای آزادی اراده و مختار بودن انسان بنا شده است. لذا با عنایت به اینکه تقسیم بندی جرایم به عمدی و غیرعمدی بر اساس نقش اراده و قصد در وقوع جرم بوده، بدیهی است این تقسیم بندی، در مکاتب مزبور کاملاً مقبول و موجه باشد. «مکتب تحقیقی» با تأکید بر عدم اختیار و اراده آزاد انسان در اعمال خود نتیجه می‌گیرد که موضوع اختلال نظم عمومی و مسئولیت اخلاقی مجرم منتفی است و به جای آن‌ها به میزان خطری که مجرم برای جامعه دارد وجه می‌کند و بر اساس میزان و درجه حالت خطرناک مجرم اقدامات تأمینی را به جای مجازات به کار می‌گیرد. در مکتب تحقیقی، بر عکس مکتب کلاسیک، جرم ارتكابی فاقد اهمیت خاص بوده و آنچه که مهم بوده شخص «مجرم» است. بدین ترتیب مکتب مزبور توجه خود را یکباره از «جرم» متوجه «مجرم» نمود. بدین ترتیب به نظر می‌رسد، بر اساس نظریات این مکتب، سخن از جرم عمدی و غیر عمدی چندان موضوعیت نداشته باشد، چرا که آنچه مهم است شخص بزهکار است، نه جرم انجام شده. مکتب دفاع اجتماعی در سال ۱۹۴۷ میلادی در میلان توسط گراماتیکی‌های اهل ایتالیا بنیانگذاری شد. وی معتقد بود که چون هدف اصلی و کلی حقوق اعتلای فرد و اجتماعی نمودن وی است و مجازات بزرگترین مانع وصول بدین هدف است، لذا ضروری است که سیستم فعلی کیفری که بر مبنای مجازات تبهکاران و مجرمین قرار گرفته به دور انداخته شود و بجای آن سیستم دفاعی اجتماعی بر مبنای تعلیم و تربیت و اصلاح افراد ضد اجتماعی برقرار گردد. گراماتیکی با کلیه تأسیسات و پیکره‌های حقوق کیفری متداول از قبول مسئولیت کیفری و حتی کلمه «جرم» و «مجرم» هم مخالفت می‌نماید. وی در

مورد مسئولیت کیفری می‌گوید: «هدف غایی حقوق بهبود وضع فرد و اعتلای وی می‌باشد، آیا مسئولیت کیفری متداول می‌تواند ما را در این هدف یاری نماید یا خیر؟ پاسخ به مسئله منفی است، چه در شرایط فعلی هرگاه کسی مرتکب عملی یا خودداری از عملی گردد که قانون آن را جرم شناخته و برای آن مجازات تعیین نموده باشد، چنین شخصی مسئول و بایستی پاسخگوی عمل ارتكابی بوده و مجازات شود. مقدار این مجازات نیز متناسب با «نتیجه» عمل ارتكابی است، یعنی هر چه نتیجه عمل بیشتر و شدیدتر باشد به همان نسبت جرم شدیدتر و بالنتیجه مجازات فاعل سنگین‌تر است. مثلاً هرگاه کسی عمداً مرتکب ایراد ضرب و جرح به دیگری گردد، هرگاه این ضربات منجر به فوت مجنی علیه شود ولو اینکه اخذ نتیجه منظور نظر فاعل نبوده باشد و یا حتی اخذ نتیجه در اثر بی احتیاطی خود مجنی علیه هم باشد، میزان مجازات خود به خود تشدید گردیده و موضوع جنبه جنایی پیدا می‌کند و حال آنکه در این مثال، ضارب فقط قصد ایراد ضرب داشته و به هیچ وجه نتیجه حاصل مورد نظر وی نبوده است. همین امر در جرایم غیر عمدی هم مشاهده می‌شود، یعنی هر چه خسارت وارده شدیدتر باشد به همان نسبت، مجازات هم تشدید می‌گردد. لذا مجازات تعیین شده با قصد و اراده حقیقی مرتکب که مبین شخصیت واقعی وی است تطبیق نخواهد نمود. به جای اصطلاح «جرم» اصطلاح «نشانه‌های حالت ضد اجتماعی» و به جای «مسئولیت» اصطلاح «حالت ضد اجتماعی» که نشان دهنده شخصیت واقعی مرتکب است، رواج پیدا نماید. ظاهراً بر این اساس، سخن از جرم عمدی و غیر عمدی، محلی از اعراب ندارد. (قربانی: ۱۳۷۱: ۱۱۰) این نظر و نظریات افراطی دیگر، نه تنها اعتراض مخالفان سیستم دفاع اجتماعی را برانگیخته، بلکه در داخل خود نهضت دفاع اجتماعی نیز عده بی‌شماری با بعضی از اصول پیشنهادی مکتب افراطی به مخالفت و اعتراض برخاسته و با تعدیل برخی از آن اصول و پیشنهادات نهضتی به وجود آمد که «مکتب دفاع اجتماعی نوین» نام گرفت. «مکتب دفاع اجتماعی نوین» که سردمدار اصلی آن «مارک آنسل» است، بر خلاف نظریه گراماتیکا که در واقع به حذف حقوق جزا می‌انجامد، در چارچوب حقوق جزا عمل می‌کند و سعی بر آن دارد که «بدون حذف حقوق کیفری» آن را بر حسب مفاهیم یک «سیاست جنایی» سنجیده و کارا دگرگون سازد. دفاع اجتماعی نوین پایبند مسئله فلسفی اختیار است و از این اختیار در مراحل مختلف و به ویژه در مرحله بازپروری مجرمین بهره می‌گیرد. مکتب مزبور بر عکس مکتب افراطی «دفاع اجتماعی» گراماتیکا با اصطلاحات جرم و مجرم هم مخالفتی ندارد و در همه جا نیز خود را طرفدار اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها دانسته است.

معيار استنباط تقصير جزايی

برای استنباط جزایی، عمدتاً دو معیار عینی و ذهنی از سوی حقوقدانان ارائه شده است و بعضی معتقدند، تقصیر جزایی یکی از مصادیق رکن روانی است که مربوط به حالات نفسانی شخص می‌باشد. لذا فرد مرتکب، می‌بایست شخصاً از آن خطر آگاه باشد. بنابراین معیار ذهنی را مورد پذیرش قرار داده‌اند. بر عکس، بعضی دیگر از حقوقدانان معتقدند اگر یک انسان متعارف خطیر را

درک کند، صرف نظر از این که آیا فرد مرتکب، واقعاً آن را درک کرده است یا نه، مرتکب، مقصر شناخته می‌شود و بدین ترتیب معیار عینی را مورد پایش قرار داده‌اند. (پاد، ۱۳۹۲: ۱۵۲). احراز تقصیر جزایی منوط و مسبوق است به وجود قدرت فهمیدن و قدرت خواستن. چه در جرائم عمدی و چه در جرائم غیر عمدی. به عبارت دیگر خواستن یکی از مؤلفه‌های رکن روانی و مبنای تقصیر است که اراده ارتکاب نیز گفته می‌شود. (مرادی، ۱۳۹۰، ۵۳) به نظر می‌رسد اگر در استنباط تقصیر، صرفاً معیار ذهنی یا عینی را مورد عمل قرار بدهیم راه به خطا رفته‌ایم. صرفاً معیار ذهنی نباید مورد عمل واقع شود، زیرا با صنعتی شدن جوامع و ورود ماشین در زندگی بشری مصداق رکن روانی، دیگر منحصر به عمد نمی‌باشد بلکه در کنار عمد، تقصیر جزایی نیز قسم دیگر رکن روانی را تشکیل می‌دهد. رکن روانی یعنی همان سوء نیت (فعل و انفعال ذهنی) به لحاظ فلسفی مفهومی مشکوک می‌باشد، که همانند نور در فلسفه اشراق ذو مراتب و دارای شدت و ضعف است. قویترین مصداق و مرتبه رکن روانی عمد و ضعیف‌تر از آن تقصیر جزایی است. (علوی، ۱۳۹۵، ۵۹) برخلاف عمد که برای احراز آن، ذهنیت مجرم را بررسی می‌کنیم تا معلوم شود، آیا وی شخصاً علم به موضوع مجرمانه و اراده در انجام فعل داشته است یا نه. در استنباط تقصیر، متهم را با هموعانش مورد مقایسه قرار می‌دهیم و از وی انتظار داریم، که به خاطر پیچیده‌تر شدن جوامع، در نتیجه زندگی ماشینی، مانند یک انسان متعارف و هم‌نوع خویش این واقعیت را درک کند، که باید حواس خویش را بیشتر جمع کند تا مبدا فعل یا ترک فعل او نظم عمومی را به هم زند و باعث تحقق جرم شود. در این جا ما از معیار ذهنی فاصله می‌گیریم و به معیار عینی نزدیک‌تر می‌شویم، زیرا عملکرد و ذهنیت انسان‌های دیگر را نیز در استنباط تقصیر مورد توجه قرار می‌دهیم. از طرف دیگر اگر صرفاً معیار عینی را مورد توجه قرار بدهیم، یعنی به ذهنیت مرتکب هیچ توجهی نداشته باشیم، باز هم راه به خطا رفته‌ایم، زیرا در تقصیر جزایی، آن چه مهم است قابلیت پیش بینی می‌باشد. زمانی که خود شخص، به لحاظ ذهنی، نتیجه زیانبار را پیش بینی نماید، قابلیت پیش بینی، محقق است. به نظر می‌رسد، چاره کار این است که هر معیار عینی و ذهنی مورد پذیرش قرار گیرد. به این نحو که فرد مرتکب را به همراه ذهنیت خاص و منحصر به فرد خود با انسان متعارف در جامعه مقایسه کنیم و بررسی نماییم، که آیا انسان‌های متعارف، همان نتایج زیانبار را پیش بینی می‌کردند یا نه؟ در صورتی که پیش بینی زیانبار، توسط چنین افزای امکان پذیر باشد یا خود فرد، آن نتایج را پیش بینی نماید، می‌توانیم عمل را منتسب به فرد نماییم و وی را مجازات کنیم. البته این امر کاری دشوار می‌باشد و باید به صورت موردی با آن برخورد کرد. ساز و کاری که جهت انجام این کار می‌توان پیش بینی کرد عبارتست از وجود هیأت منصفه که پیشنهاد می‌شود، حداقل در مورد جرایم شدید پیش بینی گردد، تا اعضاء آن که همگی از دل جامعه برخاسته‌اند، حالات روحی روانی و شخصیت مرتکب را با شخصیت یک انسان متعارف مقایسه کنند و وجود و عدم وجود تقصیر را در خصوص فرد، مورد قضاوت قرار بدهند.

جرائم ناشی از تقصیر جزایی

شروع به جرم

در خصوص امکان تحقق شروع به جرم و معاونت و شرکت در جرایم ناشی از تقصیر جزایی، به لحاظ نظری، مناقشه وجود دارد. ماده ۱۲۱ ق.م.ا با افزودن «لکن به واسطه عامل خارج از اراده او» شروع به جرم را تکمیل کرده و مقرر داشته است: هر کسی قصد ارتکاب جرمی کرده و شروع به اجرای آن نماید لکن به واسطه عامل خارج از اراده او قصدش معلق بماند، چنانچه اقدامات انجام گرفته جرم باشد، به مجازات همان جرم محکوم می‌شود. در شروع به جرم، مجرم اراده و قصد اتمام عملیات اجرایی جرم را دارد که با تهیه مقدمات، شروع به اجرای آن می‌نماید. در حالی که در جرایم غیرعمدی، قصد اتمام عملیات اجرایی وجود ندارد و ارتکاب جرم، ناشی از تقصیر جزایی مرتکب است. بنابراین، شروع به جرم نمی‌تواند در خصوص جرایم غیرعمدی مصداق داشته باشد.

همکاری در جرائم ناشی از تقصیر

در رابطه با همکاری در جرایم ناشی از تقصیر جزایی در مواردی، دو یا چند اراده در حصول رفتار مجرمانه دخالت دارد، یعنی دو نفر یا بیشتر نظم عمومی را به هم زده و نتیجه زیانبار حاصل می‌شود. این همکاری به دو صورت قابل تصور است: الف) دو یا چند نفر، با همکاری یکدیگر، عملیات عادی و اجرایی را انجام می‌دهند و تا پایان عملیات اجرایی با همدیگر همکاری می‌کند که به این کار مشارکت در جرم گفته می‌شود. ب) فرد یا افرادی عملیات اجرایی جرم را انجام می‌دهد و فرد یا افراد دیگری بدون آن که در عملیات اجرایی وارد شوند آن‌ها را مساعدت و راهنمایی می‌کنند، به این عمل اخیر معاونت در جرم گفته می‌شود.

شرکت در جرایم ناشی از تقصیر جزایی

در خصوص جرایم عمدی، امکان شرکت در جرم، مورد اتفاق همه حقوقدانان می‌باشد. در این جرایم، شریک یا شرکا به واسطه علم و اطلاعی که نسبت به ارتکاب جرم دارند، در کنار مباشر، سبق تصمیم داشته و با همدیگر مرتکب جرم می‌شوند یا این که در حین ارتکاب جرم توسط مباشر، شخص شریک از ماهیت کار انجام شده آگاهی یافته و بدون تدوین و بدون قصد و اتفاق نظر قبلی با او همکاری نموده و جرم را به پایان می‌رساند، مانند کسی که در حال ضرب و جرح شخص دیگری می‌باشد و شریک این عمل را مشاهده کرده و ضمن آگاهی از عمل ضرب و جرح مباشر با او همکاری نموده و وی نیز مبادرت به ضرب و جرح مجنی علیه می‌نماید. ماده ۱۲۵ قانون مجازات اسلامی مقرر می‌دارد: هرکس با شخص یا اشخاصی دیگر، در عملیات اجرایی جرمی مشارکت نماید و جرم، مستند به رفتار همه آنها باشد خواه رفتار هر یک به تنهایی برای وقوع جرم کافی باشد خواه نباشد و خواه اثر کار آنان مساوی باشد خواه متفاوت، شریک در جرم محسوب و مجازات او، مجازات فاعل مستقل آن جرم خواهد بود. در مورد جرائم غیرعمدی نیز چنانچه جرم، مستند به تقصیر دو یا چند نفر باشد مقصران، شریک در جرم محسوب می‌شوند و مجازات هر یک

از آنان، مجازات فاعل مستقل آن جرم است. در شرکت در جرایم ناشی از تقصیر جزایی، جرم حاصله بواسطه تقصیر جزایی چندین نفر به وقوع می پیوندد. نباید فراموش کرد که در این نوع از شرکت، رابطه علیت باید بین تقصیر جزایی تک تک شرکاء و نتیجه حاصله وجود داشته باشد. مثلاً اگر در محیط کارگاه، چندین نفر یک دستگاه سنگین را بلند کرده و در جای نامناسبی قرار بدهند، همه پیش بینی می کنند که ممکن است دستگاه به پایین افتاده و باعث ورود ضرر به کسی شود، ولی با این حال اقدام به چنین کاری می کنند. حال اگر این دستگاه روی شخصی بیفتد، همگی این افراد شریک در جرم خواهند بود. مطلب بعدی اینکه لازم نیست، تقصیر جزایی منتسب به مرتکبین، از یک نوع باشد بلکه مهم آن است که تک تک آن‌ها واحد تقصیر جزایی از هر نوع باشند. خطا ممکن است ناشی از بی احتیاطی، بی مبالاتی، عدم مهارت یا عدم رعایت نظامات دولتی باشد. ولی باید به هر جهت ثابت شود که نتیجه مجرمانه مستند به عمل آن‌ها بوده است. مانند آن که چندین کارگر به هنگام پی کنی اصول ایمنی را رعایت نکنند و در نتیجه دیوار فرو ریزد و یکی از کارگران به قتل برسد. در این مثال نتیجه، خطای دسته جمعی کارگران بوده ولو آن که یکی به علت عدم رعایت نظامات دولتی و دیگری به علت عدم مهارت و سومی به علت بی احتیاطی مرتکب عمل مذکور گردد. (صادقی، ۱۳۸۳، ۳۸) بنابراین، کافی است که شریک جرم از روی تقصیر جزایی (صرفنظر از این که تقصیر او چه مصداقی داشته باشد) جرم را مرتکب شود تا قابل مجازات باشد.

معاونت در جرایم ناشی از تقصیر جزایی

معاون جرم کسی است که شخصاً در ارتکاب عنصر مادی قابل استناد به مباشر و شرکای جرم دخالت نداشته، بلکه از طریق تحریک، ترغیب، تهدید، تطمیع، دسیسه، فریب، نیرنگ و ایجاد تسهیلات در وقوع جرم و نیز تهیه وسایل یا ارائه طریق در ارتکاب رفتار مجرمانه همکاری و دخالت داشته باشد. ماده ۱۲۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، مقرر می دارد، اشخاص زیر معاون جرم محسوب می شوند: الف) هرکس دیگری را ترغیب، تهدید، تطمیع و یا تحریک به ارتکاب جرم کند یا با دسیسه یا فریب یا سوء استفاده از قدرت موجب وقوع جرم گردد. ب) هرکس وسایل ارتکاب جرم را بسازد یا تهیه کند یا از طریق دیگری ارتکاب جرم را به مرتکب ارائه دهد. پ) هرکس وقوع جرم را تسهیل کند.

مصادیق بارز تقصیر عمدی بزه دیده

در این رابطه دو قاعده اقدام و تحذیر را می توان مثال زد و با تبیین آن‌ها به تحلیل بهتر تقصیر عمدی بزه دیده دست یافت.

اقدام بزه دیده علیه خود

طبق این قاعده هرگاه شخصی با توجه و آگاهی عملی را انجام دهد که موجب ورود زیان توسط دیگران به او گردد وارد کننده زیان که شخص دیگری است، مسئول خسارت نخواهد بود. فقها عدم مسئولیت وارد کننده زیان را مستند به اقدام زیان دیده دانسته اند. از این قاعده در فقه اسلامی تحت عنوان (قاعده اقدام) یاد می‌شود که در مسائل کیفری نیز جاری است. به عنوان مثال، اگر شخص اقدام به اعمالی مانند هدیه یا فروش خون، مشتقات خونی، اعضاء بدن، سوزن، سرنگ و به طور کلی وسایل تزریق اعم از وریدی یا عضلانی که آلوده به ویروس ایدز است بنماید و طرف دریافت کننده نیز از آلوده بودن و یا احتمال آلودگی آن مطلع باشد یا شخص دیگری وی را از آلودگی آن‌ها مطلع نماید اما مجنی علیه یا بزه دیده با علم به موضوع، آگاهانه و با اختیار به استقبال خطر رفته و در نتیجه استفاده از آن‌ها، اسباب ابتلاء خود را فراهم نماید، آنگاه می‌توان بنابر قاعده اقدام، عمل فرد را اضرار به خود و اتلاف نفس خویش به شمار آورد.» (احسان پور، ۱۳۸۴: ۷-۸) مشابه همین مسئله در مورد جاری است که شخص دیگری را با قصد قتل مجروح می‌کند و مجروح خود را با داروی مسموم مداوا می‌کند و یا مجروح اقدام به یک عمل جراحی می‌کند ولی نجات پیدا نکرده و می‌میرد، اگر مرگ میت به عمل خود مجروح باشد، بر عهده جراح نه قصاص قتل است نه دیه قتل. اما ولی میت حق دارد از بزه‌کار به اندازه جراحات، قصاص کنند یا از او به همان نسبت دیه بگیرند. (خوئی، ۱۳۹۱: ۱۷۸) البته باید توجه کرد که این امر در صورتی محقق می‌شود که قتل مستند به جراحات نباشد. یا مثلاً سستی بزه دیده در درمانی که بر اثر کار متهم برای سلامتی وی نیاز است، اگر به مرگ او یا زیادتر شدن خطر آسیب‌های وارد شده بینجامد، نمونه روشنی از تقصیر مجنی علیه است که حقوق کامن‌لا در این خصوص اهمیت چندانی برای بزه دیده قائل نبوده و در این مورد مقرر می‌دارد: «کسی قاتل است که بر دیگری آسیبی وارد آورده است حتی اگر مجنی علیه عمل جراحی مناسب را انجام می‌داد یا احتیاط‌های بایسته در زندگی روزمره را رعایت می‌کرد، نمی‌مرد.» (نجیب حسنی، ۱۳۸۵: ۳۹۴) فلذا در این تفسیر، بزه‌کار در هر حال مسئول عمل خویش است و امتناع بزه دیده از قبول درمان خواه امری متعارف باشد خواه غیرمتعارف، تأثیری در مسئولیت کیفری مرتکب ندارد و تقصیر بزه دیده هر چند عمدی، مانع از مجازات بزه‌کار نیست. در مثال‌هایی که گذشت، آنچه اهمیت داشت، اقدام بزه دیده علیه خود است. در واقع بزه دیده، مرتکب تقصیر عمدی گشته و با عمل خود راه را برای اتلاف نفس خویش باز کرده است. در خصوص امتناع از درمان بهتر است در مواردی که جرح اولیه عادتاً کشنده نباشد، تقصیر عمدی بزه دیده در امتناع را نافی رابطه سببیت عمل مرتکب در قتل عمدی بدانیم و چنین موردی را تنها قطع عمدی عضو دانسته و بر مبنای تقصیر بزه دیده، بزه‌کار را تنها مبنی بر قطع عمدی عضو مجازات کنیم. به نظر می‌رسد این دیدگاه بیشتر به نفع متهم است، هر چند تفسیر مضیقی نیست. اما اگر جرح اولیه که بزه‌کار بر بزه دیده وارد آورده است، عادتاً کشنده باشد، دیگر امتناع از درمان بزه دیده نقشی در نفی رابطه سببیت نخواهد داشت؛ بنابراین فقدان مراقبت از سوی بزه دیده، به هر درجه که باشد، متهم را از مسئولیت قتل عمدی

میرا نخواهد کرد. در مثال‌هایی که گذشت، آنچه اهمیت داشت، اقدام بزه دیده علیه خود است. در واقع بزه دیده، مرتکب تقصیر عمدی گشته و با عمل خود راه را برای اتلاف نفس خویش باز کرده است. همان گونه که مشاهده می‌شود قاعده اقدام نه تنها در امور کیفری، بلکه در امور حقوقی نیز در خور توجه است و با اعلام نظر می‌توان از تقصیر بزه دیده در جهت کاستن از مسئولیت مدنی و به ویژه کیفری بزه‌کار بهره جست.

قاعده تحذیر

بی شک یکی از قواعد بسیار مهم و پرکاربرد در قلمروی فقه و حقوق، قاعده تحذیر یا هشدار است. به موجب این قاعده هرکس قبل از اقدام به عملیات خطرناک و مهلک به سایرین هشدار دهد، در صورت وجود شرایط لازم از مسئولیت کیفری و مدنی معاف خواهد بود. بنای عقلا و حکم عرف را می‌توان مهمترین و اصلی‌ترین مبنا و مدرک برای اثبات قاعده تحذیر یا هشدار دانست. بنای عقلا از جمله منابع و مستندات قاطع و غیرقابل خدشه و انکار است که دارای ویژگی دوام و فراگیری از جهت زمان و مکان بوده، در تمام جوامع قابل استناد می‌باشد. عقلای جوامع، فردی را که قبل از عمل خطرناک (اما قانونی و مشروع) به دیگران هشدار داده و آنان را به گونه‌ای مؤثر و متناسب با موضوع خطر، بیم و پرهیز داده است، در صورت بی تفاوتی و بی توجهی مخاطبین و ایجاد حادثه و خسارات جانی و مالی میرای از مسئولیت مدنی و کیفری می‌دانند و در مقابل، شخص بی مبالا و غافل را که در انجام وظیفه خود در رابطه با هشدار سایرین از وجود قصور نموده است مستحق مجازات کیفری و مدنی می‌دانند.

تقصیر بزه دیده در مطالعات جرم‌شناختی

جرم‌شناسی با پذیرش مفهوم رفتار اغواگر بزه دیده، به نقش رفتار طرف دیگر واقعه مجرمانه در وقوع جرم نیز توجه نشان می‌دهد. جرم‌شناسان بسیار زودتر از حقوقدانان کیفری به نقش بزه دیده در ارتکاب جرم توجه نمودند. رفتار اغواگر بزه دیده در معنای وسیع خود اعم از تحریک (provocation) بوده و به کلیه موقعیت‌هایی اطلاق می‌شود که رفتار بزه دیده در اتخاذ تصمیم بزه‌کار به ارتکاب جرم نقشی را ایفا کرده است. این نقش گاه آنقدر بارز است که مصداقی از تحریک زبانی یا رفتاری بزه دیده محسوب می‌شود و گاه تنها به موقعیت‌هایی باز می‌گردد که بزه دیده در حفاظت از حقوق خود کوتاهی کرده و به این ترتیب بزه‌کار را به ارتکاب جرم وسوسه کرده است. البته برخی با مضیق کردن دامنه رفتار اغواگر بزه دیده، مصداق تحریک را از آن خارج می‌کنند. آن‌ها دلیل این کار را وجود سرزنش بیشتر بزه دیده در موقعیت تحریک می‌دانند. (باوی و بهمنی، ۱۳۹۳، ۲۲) با ورود مفهوم رفتار اغواگر بزه دیده به جرم‌شناسی توسط ولفگانگ مارتین، تحقیقات تجربی زیادی پیرامون این مفهوم انجام شد. به تدریج این مفهوم توسط جرم‌شناسان در جرائم مختلف مورد ارزیابی قرار گرفت. واژه (Precipitation) در معنای «عمل سریع و با شتاب»، «شتاب ناروا، غیر خردمندانه یا بی پروا» به کار رفته است، این مفهوم معنای به خصوصی دارد

و از مفهوم تحریک متمایز است. ولفگانگ با ارائه ی این اصطلاح برای نخستین بار از آن در بررسی جرم قتل استفاده نمود. او در توضیح این قبیل قتل‌ها اظهار داشت رفتار اغواگر بزه دیده در آن قتل‌هایی به کار می‌رود که «بزه دیده اولین کسی است که در درام قتل از نیروی فیزیکی علیه قاتل بعدی استفاده می‌کند، او اولین کسی است که سلاح مرگبار را نشان می‌دهد، یا از آن استفاده می‌کند، اولین کسی است که در ستیزه و منازعه، ضربه می‌زند. در کل نظریه رفتار اغواگر بزه دیده، بخشی از مسئولیت جرم را به اعمال بزه دیده منسوب می‌کند. با این حال دامنه این رفتار با توجه به نوع جرائم کاملاً متفاوت است. (ارجمند دانش، ۱۳۸۸، ۶۹-۷۵) اگر بزه دیده مرتکب عملی شود که ضارب یا قاتل احساس تحقیر بکند، برای کسب مجدد حیثیت و شرافت خود تلاش می‌کند که نتیجه آن ممکن است مضروب شدن یا مقتول شدن طرف مقابل باشد. قانونگذار هم به طور خودآگاه یا ناخودآگاه به این مسئله واقف بوده و به همین خاطر ماده ۶۱۹ قانون تعزیرات اسلامی از زن یا صغیری که در معابر عمومی مورد تحقیر و لقع می‌شود حمایت کرده و چنین عملی را جداگانه جرم دانسته است. تفسیر جرم‌شناختی که از ماده ۶۱۹ قانون تعزیرات اسلامی می‌توانیم داشته باشیم این است که قانونگذار توهین در ملاء عام را موجب به حرکت درآمدن روند یا فرآیند تحقیرشدن دانسته و چون عصر، عصر عدالت کیفری عمومی است و دولت انحصار اعمال خشونت به نام مجازات را دارد. لذا قانونگذار خود اقدام به پاسخگویی کرده تا قانون یا صغیر تحقیر شده مطمئن باشد که دولت خود به مرتکب پاسخ خواهد داد. بنابراین ماده ۶۱۹ قانون تعزیرات اسلامی می‌تواند مصداقی از فرآیند تحقیر شدن باشد.

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه گذشت مشخص می‌شود، تقصیر مبنای مسئولیت کیفری است که از فاعل مختار، سر می‌زند و این مسئولیت شخصی است و مسئولیت جزایی به خاطر عمل دیگری در صورتی ثابت است که شخص، مسئول عمل دیگری باشد یا نوعی تقصیر و سهل‌انگاری در رابطه با عمل ارتكابی از او سر زده باشد. به بیان دیگر برای آنکه عنصر روانی تحقق پیدا کند علاوه بر اراده ارتكاب جرم، لازم است قصد مجرمانه یا خطای جزایی نیز وجود داشته باشد. با توجه به تحولات صورت گرفته در حقوق کیفری و اهمیت جرایم نوین در راستای تحولات اجتماعی و محیطی، قانونگذاران متقاعد شده‌اند که به لحاظ توجه خاص به نظم اجتماعی، وجود و احراز تقصیر به معنای اعم را نسبت به تحقیق پاره‌ای از جرایم و تحمیل مجازات مورد نظر قرار ندهند. هر چند این امر ظاهراً با فلسفه مسئولیت کیفری متعارض است، اما به صورت استثنایی ایجاب می‌کند که چنین جرایمی از یکسو فقط با احراز عنصر مادی و قانونی محقق شناخته شود و از سوی دیگر چون ضمانت اجرای مدنی، حرفه‌ای و انتظامی کافی نیستند، باید برای چنین جرایمی مجازات‌های نقدی اعمال شود، تا راه‌های فرار اشخاص حقیقی و حقوقی تا حدودی مسدود گردد. در خصوص احراز تقصیر جزایی، باید هم معیار ذهنی و هم معیار عینی مورد توجه قرار گیرد، زیرا احراز تقصیر جزایی، بسیار سخت است. لذا ساز و کاری که جهت انجام این کار پیشنهاد می‌گردد،

عبارتست از تشکیل هیأت منصفه، همراه با راهنمایی قاضی پرونده تا اعضای آن، حالات روحی، روانی و شخصیت مرتکب را ملاحظه و با یک انسان متعارف مقایسه کنند و وجود یا عدم تقصیر را در خصوص وی مورد بررسی قرار بدهند.

منابع و مراجع

- احسان‌پور، سیدرضا (۱۳۸۴)، «مسئولیت کیفری انتقال ایدز»، فصلنامه حقوقی گواه، شماره ۴ و ۵.
- ارجمند دانش، جعفر (۱۳۸۸) ترمینولوژی حقوق جزای اسلامی، چ ۱، تهران: انتشارات بهنامی.
- اردبیلی، محمدعلی (۱۳۸۶)، حقوق جزای عمومی، ج ۱، چ ۱۸، تهران: انتشارات میزان.
- باوی محمود و بهمنی، مجید (۱۳۹۳)، «مقایسه تقصیر در مسئولیت مدنی و کیفری»، فصلنامه دانش و پژوهش حقوقی، سال سوم، شماره ۲.
- پاد، ابراهیم (۱۳۹۲)، حقوق کیفری اختصاصی، ج ۱، چ ۳، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- خوئی، سید ابوالقاسم (۱۳۹۱)، مبانی تکمله المنهاج، ج ۱ و ۲، چ ۳، تهران: انتشارات خرسندی.
- صادقی، محمد هادی (۱۳۸۳) جرایم علیه اشخاص، چ ۷، تهران: انتشارات میزان.
- صانعی، پرویز (۱۳۸۸)، حقوق جزای عمومی، چ ۲، تهران: انتشارات طرح نو.
- علوی، سیدحسن (۱۳۹۵)، «رابطه تقصیر و عنصر روانی در حقوق جزا»، دو فصلنامه علمی مطالعات فقه اسلامی و مبانی حقوق، سال دهم، شماره ۳۳.
- عوده، عبدالقادر (۱۳۹۰)، جرم و ارکان آن، ترجمه حسن فرهودی‌نیا، چ ۱، تهران: نشر یادآوران.
- قربانی، علی اصغر (۱۳۷۱)، جرم شناسی و جرم یابی، جعل مفادی، چ ۱، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی.
- گلدوزیان، ایرج (۱۳۸۳)، حقوق جزای اختصاصی، ج ۸، چ ۱، تهران: انتشارات ماجد.
- مرادی، امیر (۱۳۹۰)، «تقصیر کیفری در قلمرو قوانین و دکترین ایران»، ماهنامه قضاوت، شماره ۷۲.
- نجیب حسنی، محمود (۱۳۸۵)، رابطه سببیت در حقوق کیفری، مترجم: علی عباس‌نیای زارع، چ ۱، مشهد: انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی.